

خودکشی



وحید نظام دوست
دبیر هنر شهر البرز

اقدام به رونوشت برداری تقلیدی و به دور از خلاقیت از آن تجربه دانش آموز موفق می‌کنند.

در پی آن تجربه، در جایگاه یک معلم هنر که موضوع مشاهده را در کتاب فرهنگ و هنر در پایه هفتم تدریس می‌کنم، از خود پرسیدم چگونه می‌توانم به دانش آموزانم پیام‌موزم که ویژه ببینند، ویژه فکر کنند، و ویژه عمل کنند؟ چیزی که در کلاس هنر انتظار دیدن آن را دارم تنوع دیدگاه و عملکرد است و شاید این تنوع و گستردگی در برخی دروس دانش محور، مدنظر سیاست‌گذار نباشد و در آن کلاس‌ها نوع آموزش به سمت همسان‌سازی رفته و این همسان‌سازی هدف آموزش نیست بلکه کثرت و خلاقیت هدف کلاس و درس محسوب می‌شود.

خوشبختانه کلاس هنر در ذات و در عمل به‌گونه‌ای است که در خود زمینه‌هایی برای رشد خلاقیت دارد. در نتیجه یک کار کلاسی را برای دانش‌آموزان تعریف کردم که عنوان آن «درخت من» بود و خوشبختانه نتیجه آن مورد استقبال دانش‌آموزان، اولیا و معاونین مدرسه قرار گرفت.

در این پروژه از دانش‌آموزان خواستم چهره خود را بکشند. کشیدن چهره در کلاس هنر بسیار جذاب است و برای دانش‌آموزان نهایت قدرت طراحی محسوب می‌شود. در عین حال آن‌ها می‌دانستند که طراحی و نقاشی از چهره، کاری بسیار مشکل است.

صدای اعتراض در کلاس بلند شد. یکی گفت: من گل هم نمی‌توانم بکشم. دیگری گفت: من که آموزشی در این رابطه ندیده‌ام. آن یکی گفت: من که صفر می‌شوم. همه‌ای برپا شد.

بنابر این کمی مکث کردم. لبخندی زدم و از موضع خود کوتاه آمدم. به دانش‌آموزان گفتم: بسیار خوب می‌توانید به جای چهره خودتان

مشاهده کردن، مهارت بسیار مهمی است که با آموزش آغاز می‌شود و در طول دوران آموزش در زمینه‌های مختلف گسترش پیدا می‌کند. می‌آموزیم که پیرامون خویش را بنگریم و اطلاعات دنیای اطراف را دریافت کنیم. همچنین به ویژگی‌های پدیده‌های اطراف خود توجه می‌کنیم و این ویژگی‌ها را به صورت کاربردی در زندگی استفاده می‌نماییم.

وقتی مسیر آموزش به دلیل محدودیت‌ها و رقابت‌های کلاسی به کمیت‌هایی چون نمره تنزل پیدا می‌کند و رویکرد اولیا و دانش‌آموزان به هدف معطوف نمی‌شود، ویژگی‌های کاربردی در زندگی و همچنین ویژگی‌های شخصی نیز کم‌اهمیت می‌شوند. در حالی که هدف‌نهایی و غایی آموزش و پرورش و همچنین اسناد بالادستی چنین چیزی نیست و معلمان همواره تلاش دارند تا در کلاس‌های هنر فرایند مناسب و تأثیرگذاری را به اجرا در آورند.

در حقیقت مدارس در دوران ابتدایی تلاش دارند تا اهدافشان به خوب و بد تقسیم نشود و فواید سودمند تربیتی‌شان به‌طور تمام‌ساحتی اجرا گردد.

در برهه‌ای از تجربه تدریس، در همین کلاس‌های درسی، متوجه شدم که شیوه نامناسب ارزشیابی خوب و بد، سیاه و سفید و صفر و صدی، چنان تأثیری منفی بر نگرش و عملکرد دانش‌آموزان می‌گذارد که آن‌ها به‌صورت ناخودآگاه در کلاس هنر، با دیدن تجربه موفق دانش‌آموزی دیگر و دریافت نمره مطلوب، که چیزی جز ۲۰ نیست،





کریم، بچه‌ها کارهای خودشان را به یکدیگر نشان می‌دادند و شور و شعفی جالب در آن‌ها برپا شد. مدتی گذشت سپس گفتیم: و اما درس اول اینکه هر کدام از دانش‌آموزان را می‌بایست انسان ویژه‌ای تصویر کنیم و به آن‌ها توضیح دادم به موضوعی چون درخت که بسیار پیش‌پاافتاده و ساده به نظر می‌رسد، می‌توان متفاوت اندیشید. آن‌ها تفاوت دیدگاه انسان را در رابطه با یک موضوع، مثل درخت، به چشم خود دیدند و تجربه کردند و این نتیجه را گرفتم که در بسیاری از مسائل می‌شود نقطه نظر متفاوت داشت ولی آنچه مهم است احترام به دیدگاه‌های دیگر است. برایشان از تفاوت دیدگاه‌هایی که در خانواده وجود دارد گفتیم. آن‌ها دیدند که درختان در کنار هم با تمام تفاوت‌ها جامعه‌ای به نام جنگل می‌سازند و انسان‌های متفاوت در کنار هم جامعه انسانی را می‌سازند. آن‌ها متوجه شدند که هر کدامشان انسان ویژه‌ای با توانایی‌ها و ایده‌های خاصی هستند و هم خودشان و هم دیگران ارزشمندند. در واقع باید به ارزش ذاتی انسان پی می‌بردند. همچنین آن‌ها دیدند که چقدر می‌توانند خلاق عمل کنند. اما تکه‌ای از پازل آموزشی و برنامه‌ریزی تربیتی درخت من باقی مانده بود. آموزش سه رکن دارد: دانش آموز، معلم و اولیا. اولیا نیز باید از آنچه در کلاس می‌گذرد آگاه شوند. آن‌ها هستند که نهال آموزش را آبیاری می‌کنند و فلسفه معلم را با پیگیری، تأیید و تمرین با دانش آموز نهادینه می‌کنند. بنابراین برای اینکه اولیا در جریان قرار بگیرند فیلمی کوتاه از فعالیت فرزندانشان در کلاس تهیه کردم و نکات آموزشی را در آن زیرنویس کردم و با همکاری مدیر و معاونین مدرسه در جلسه‌ای با اولیا به ایشان ارائه کردم. پس از اینکه اولیا از محتوای فیلم آگاه شدند نگاهشان به کلاس فرهنگ و هنر تغییر کرد و البته فرزندانشان نیز به دنبال تجربه کردن و ارائه خلاقیت خودشان بودند نه تکرار ایده‌های تکراری و صرفاً جهت دریافت نمره ۲۰. از آن تاریخ دانش‌آموزان مفهوم خلاقیت و تفاوت شخصیتی را درک کردند و تا پایان سال تحصیلی می‌کوشیدند برای تمامی برنامه‌های آموزشی نگاه خاص خود را ارائه دهند.

یک درخت بکشید. می‌دانستم همه می‌توانند درخت بکشند. البته می‌دانستم که اگر دانش‌آموزان می‌خواستند چهره خود را بکشند، هیچ‌وقت سعی نمی‌کردند چهره‌شان را مانند هم‌کلاسی کنار دستی خود بکشند و این بهانه خوبی بود برای اینکه نقاشی‌ها مثل همدیگر نشود. می‌دانستم اگر موضوع طراحی از چهره بود، آن‌ها با هر ترفندی تلاش می‌کردند تا از یکدیگر متمایز شوند. بنابراین با طرح موضوع جدید که با همفکری خود دانش‌آموزان شکل گرفت، شرطی برایشان قرار دادم که این درخت که می‌کشید نمادی از خودتان است، پس سعی کنید درخت ویژه خود را بکشید.

یکی از کارهایی که در کلاس هنر خلاقیت دانش‌آموزان را قلقلک می‌دهد و ذهن آن‌ها را آماده تراوش می‌کند، گفتن داستان و شرح و بسط موضوع است. پس از اینکه خیال آن‌ها از بابت کشیدن چهره راحت شد و آرامش به کلاس برگشت از درخت‌ها گفتیم. درخت‌هایی بلند، درخت‌هایی کوتاه، درخت‌های بهاری و پاییزی، درختان خشک، درختان سبز، درخت میوه، درخت بی‌بار و ... از درخت و شعر برایشان گفتیم، از حافظ؛ «درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد». از درخت‌هایی که در زمین نمی‌رویند و درخت‌هایی که جنس آن‌ها چوب نیست و به ایشان گفتیم حال درخت شما چه شکلی دارد، آن‌ها را بکشید.

آن روز بچه‌ها مشغول کشیدن درخت خودشان شدند ولی درس تمام نشده بود. چیزهای زیادی بود که در قالب این عمل به آن‌ها گفته شده بود و ناخودآگاه در ضمیرشان نقش بسته بود.

دانش‌آموزان با هوش و ذکاوتی کم‌نظیر، در جلسه بعدی، درختان خود را آوردند. نگاهی اجمالی به آثارشان انداختم. به آنچه می‌خواستم رسیده بودم. آن‌ها ویژه عمل کرده بودند. اما درس هنوز ادامه داشت. از آن‌ها خواستم دور درخت‌هایشان را با قیچی برش بزنند. علامت سؤال‌ها را در چشمانشان می‌دیدم. پس از مدتی درخت‌ها روی میز بودند. آن‌ها را چسب به هم چسباندم. مجموعه‌ای از درخت‌ها ایجاد شد. آن اثر تازه خلق شده را روی دیوار کلاس نصب

